

به نام خدای مهربان

فانتاز

فنگز جاسوس خون آشام



۳
رمان نوجوان
جاسوسی، طنز، ترسناک

عملیات: نجات پرنسس

تومی دونبوند • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

دفتر و فروشگاه مرکزی:

تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۱

تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳

کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • سامانه‌ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳

@ghasedakbooks • www.zekr.co

عملیات: نجات پرنسس فنگز - ۳

تومی دونبوند

ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

زیر نظر شورای بررسی

صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)

چاپ چهارم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد • کد: ۹۳/۶۰۳

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۶۷-۲

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۷۱-۹

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای

موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

چاپ چهارم



بری ساسکواچ
یتی جاه‌طلب

سرشناسه: دونبوند، تامی Donbavand, Tommy

عنوان و نام پدیدآور: فنگز جاسوس خون‌آشام: عملیات: نجات پرنسس / تومی دونبوند؛ ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ص: مصور.

فروست: رمان نوجوان - جاسوسی، طنز، ترسناک؛ جلد ۳.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۶۷-۲؛ دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۷۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: این کتاب از سری مجموعه scream street است.

یادداشت: عنوان اصلی: Assignment - royal rescue, ۲۰۱۳.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) — قرن ۲۰م.

موضوع: داستان‌های وحشت‌آفرین انگلیسی

شناسه افزوده: لزگی، سید حبیب‌الله، ۱۳۳۶ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ۷/د۸۷ف۹۳ ۱۳۹۳

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۴۴۹۵۲

اعضای امی پی وان

مأمور

فنگز اینگما

بزرگ‌ترین جاسوس

خون‌آشام جهان



مأمور

پاپی براون

گرگینه‌ی زیرک

و دستیار ارشد فنگز



فلم
رئیس ام پی وان



پرفسور
هیوبرت کیوبیت،
مشهور به مکعب
رئیس بخش فنی
ام پی وان



دوشیزه بایل
منشی فلم



فنگز از کنترل استفاده کرد، خودش را پایین تر برد و ایستاد. او حالا در فاصله‌ی شش متری شیشه‌ی محافظ تاج آویزان بود. گفت: «در همین وضعیت می‌مانم. ما منتظر...»

پاپی روی صندلی‌اش برگشت و گفت: «مطمئنی که امشب اتفاق می‌افتد، رئیس؟»

فنگز سرش را به علامت تایید تکان داد: «خبرچینی از آینده‌وون خبر داد که تا یک ساعت دیگر جید پنتر تاج را سرقت خواهد کرد. اگر بتوانیم او را حین عملیات دستگیر کنیم، وادارش می‌کنیم محل اختفای دزدی‌های دیگرش را هم لو بدهد.»

«اما اگر تاج را از دست دادیم...»

فنگز پوزخندی زد و گفت: «به من اعتماد کن، پاپی! من در این ماجرا دخيلم! امکان ندارد اشتباهی رخ بدهد.»

قبل از این که پاپی نگرانی‌هایش را توضیح دهد، نقطه‌ی قرمزی روی نقشه‌ی موزه، روی لپ‌تاپش، شروع به فلاش زدن کرد. پاپی آهسته گفت: «میهمان داریم!»

در اتاق با صدای غیژی باز شد و فنگز گفت: «درست به موقع!»

شخصی که لباس سبز تیره پوشیده بود، سینه‌خیز وارد شد و اشعه‌ی چراغ قوه‌ی پر قدرتش را روی اشیای موزه انداخت. او جید پنتر دزد بین‌المللی جواهرات بود. بیش از یک سال می‌شد که واحد یکم سازمان حفاظت از هیولاهای مشهور به ام‌پی‌وان در

مامور مخفی، خون‌آشام فنگز اینگما در یچه هواکش سقف را برداشت، خم شد و خودش را وارد سوراخ کرد. سیم‌های فولادی که او را نگه داشته بود، سفت شد. او با فشار دادن دکمه‌های کنترل از راه دوری که در دست داشت، می‌توانست به طرف اشیای موزه پایین برود.

با زبان روی یکی از دندان‌های نیش بلند و تیز خود ضربه زد. دندان به رنگ آبی درآمد. آهسته گفت: «فنگز هستم. وارد شدم.»

از عقب و ن بدون علامت ام‌پی‌وان که بیرون موزه پارک شده بود، مامور مخفی، گرگینه پاپی براون ویدئویی را روشن کرد. ویدئو از طریق دوربینی که در عینک آفتابی فنگز جاسازی شده بود، تغذیه می‌شد. بعد گفت: «ارتباط دیداری برقرار شد. تاج را زیر پایت دیدم.»

تعقیب پنتر بود. هر چند تا حالا پرونده‌ی او را به هیچ ماموری نداده بودند.

نور چراغ قوه روی تاج افتاد. اگرچه صورت پنتر با ماسک پوشیده شده بود اما فنگز مطمئن بود که جید با دیدن تاج لبخند می‌زند.

پنتر یک اسپری از جیبش بیرون آورد و مانند خوشبوکننده‌ی هوا گازی را به اطراف اتاق پاشید. اسپری باعث شد شبکه‌ی پیچیده‌ای از نور لیزری آشکار شود. دزد جواهر شروع به حرکت کرد. دقت می‌کرد بدنش نور لیزر را قطع نکند. خیلی زود کنار جعبه‌ی شیشه‌ای رسید که تاج بسیار گران‌قیمت ادوارد مقدس توی آن بود. او با یک وسیله‌ی الکتریکی زنگ خطر را از کار انداخت.

جید پنتر با مهارت و به آسانی شیشه‌ی روی تاج را برداشت و آن را بدون ایجاد صدا روی زمین گذاشت.

فنگز فریاد زد: «حالا!» و دکمه‌ی فرود کنترل را فشار داد. ناگهان پایین رفت و در فاصله‌ی دو متر و نیمی دزد متعجب، متوقف شد.

در همین موقع صدای دیگری توی دندان آبی‌اش پیچید. صدایی شبیه به صدای غرغره کردن آب که گوش را سوهان می‌زد. این صدای فلم رئیس ام‌پی‌وان بود: «این جا مرکز فرماندهی

ام‌پی‌وان است. فنگز اینگما و پاپی براون. من از راه دور وسایل و تجهیزات شما را از کار انداخته‌ام. ماموریت شما خاتمه یافته است. فوراً به مرکز فرماندهی برگردید!»

فنگز با وحشت به جید پنتر خیره شد و فریاد زد: «نه! نباید چنین دستوری بدهی. من همین حالا می‌خواستم بزرگ‌ترین دزد جواهر تحت تعقیب اروپا را دستگیر کنم.»

فلم غرید: «تو باید دستورات مرا اطاعت کنی، اینگما!»
فنگز با عصبانیت دستش را روی دکمه‌های کنترل کوبید. رگباری از جرقه‌های درخشان فوران کرد و به طرف هواکش بالای سرش رفت.

فنگز حول دایره‌ای چرخید، سیم‌های فولادی پیچ و تاب خورد و او را تا چند سانتی‌متری زمین پایین انداخت. فنگز حالا مثل یک عروسک خیمه شب بازی آویزان شده بود و ناامیدانه از این طرف به آن طرف تاب می‌خورد. در همین حال جید پنتر تاج را از روی پایه‌اش برداشت.

فنگز غرید: «جید پنتر، تو از این ماجرا قسِر در نخواهی رفت!»
دزد جواهر، تاج ادوارد مقدس را توی کوله‌پشتی‌اش قرار داد و با صدای خشنی گفت: «حالا می‌بینی... خدا حافظ!» از کنار شبکه‌ی لیزری گذشت و از همان راهی که آمده بود، فرار کرد.
فنگز توی سیم‌های فولادی گیر کرده بود و دور خودش



می‌پیچید. یک دست پشت سر و دست دیگر به صورتش چسبیده بود. سرانجام صدای پاپی سکوت را شکست.

«حالت خوب است، رئیس؟»

خون آشام جواب داد: «خوبم. فقط احساس می‌کنم سیم‌پیچ

شده‌ام!»